



## تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

| مقرر    | حجت الاسلام                                                                                                                               | قادر بریسم | جلسه | ۳۱ | تاریخ | ۱۴۰۴ / ۱۰ / ۰۱ |
|---------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------|------|----|-------|----------------|
| عنوان ۱ | فقه الزکاة الخاص                                                                                                                          |            |      |    |       |                |
| عنوان ۲ | زکات الأموال                                                                                                                              |            |      |    |       |                |
| عنوان ۳ | شرایط وجوب زکات الأموال                                                                                                                   |            |      |    |       |                |
| عنوان ۴ | مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر                                                                                        |            |      |    |       |                |
| عنوان ۵ | بررسی و نقد ادله عدم تکلیف کفار به فروع دین<br>❖ دلیل چهارم: سیره قطعیة حاکمان و متشرعان<br>➤ تقسیم بندی تکالیف و پاسخ به استدلال به سیره |            |      |    |       |                |

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

### چکیده

این جلسه به نقد و بررسی استدلال قائلان به عدم تکلیف کفار به فروع می پردازد که بر پایه سیره قطعیة و عدم مؤاخذه تاریخی کفار در انجام واجبات بنا شده است. در مقام پاسخ، تکالیف به سه دسته مالی، غیرمالی و محرّمات، تقسیم می گردد. در واجبات مالی، جزیه دریافتی از اهل ذمه غالباً متضمن مقادیر خمس و زکات بوده و در واجبات غیرمالی همچون وفای به عهد و ادای دیون، برخورد با کفار همسان با مسلمانان صورت می پذیرفته است. در خصوص محرّمات نیز، عدم اجرای حدود در برخی موارد، ناشی از دشواری اثبات یا رعایت مصالح حکومتی و تألیف قلوب بوده است، نه عدم ثبوت تکلیف؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پیمان های خویش، دوری از ربا و مناکح محرّمه را بر آنان شرط فرمودند. در تبیین مفاهیم قرآنی، واژه صغار در آیه «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» نه به معنای خواری جسمانی، بلکه نشان دهنده خضوع و تسلیم در برابر حاکمیت اسلام است. همچنین شواهد تاریخی همچون فتح خیبر مؤید آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبالغی معادل زکات (عشر و نصف العشر) را از غیرمسلمانان اخذ می نمودند، هرچند به سبب قدسیت این عنوان، از اطلاق نام زکات بر آن پرهیز می شد.

در نهایت، با استناد به روایات ائمه هدی علیهم السلام، این نتیجه حاصل می گردد که کفار در پیشگاه شریعت، مکلف به فروع بوده و سیره حکام مصلحت اندیش، نافی این حقیقت شرعی نیست.

\*\*\*

\*\*\*

\*\*\*

## بررسی و نقد ادله عدم تکلیف کفار به فروع دین

بحث ما در استدلال چهارم یا دلیل چهارمی بود که قائلان به عدم تکلیف کفار به فروع بدان تمسک جسته بودند. شاید بتوان گفت این از اهم ادله‌ای است که بدان استناد می‌جویند و آن، سیره قطعی جاریه میان متشرعه در عدم اجبار کفار به اتیان فروع است. چنین ادعا می‌شود که در طول تاریخ، نه از خلفای عدل و نه از حکام جور، روایت نشده است که کافری را بر ارتکاب خلاف شرع یا ترک واجبات، تعزیر و مؤاخذه کرده باشند یا به بیان دیگر، آنان را به انجام واجبات و ترک محرمات وادار نموده باشند. این امر نشان‌دهنده آن است که عصیان در واجبات و ترک محرمات متوجه کفار نبوده است؛ چراکه حکام در تاریخ اسلام، کفار را بر انجام آنها مجبور یا مؤاخذه نمی‌کردند.

## تقسیم‌بندی تکالیف و پاسخ به استدلال به سیره

البته بخشی از این پاسخ را در جلسه پیشین تبیین نمودیم و بخش دیگر آن باقی ماند. پاسخ ما به این استدلال چنین است که تکالیف شرعی بر سه قسم‌اند: یا واجبات مالی، یا واجبات غیرمالی و قسم سوم نیز محرمات است. اما در باب واجبات مالی، همچون خمس و زکات، در جلسه گذشته بیان شد جزیه‌ای که از کفار اخذ می‌گردید، متضمن خمس و زکات بوده است؛ بدین معنا که به اندازه خمس و زکات یا فراتر از آن بوده است. ذکر شد که جزیه را به صورت نصف، ثلث یا ربع دریافت می‌کردند. ربع که کمترین میزان جزیه محسوب می‌شود، مشتمل بر خمس و نصف العشر است. چنانچه عدد ۱۰۰ را معیار قرار دهید، خمس آن ۲۰ و نصف العشر آن ۵ خواهد بود. باری، جزیه‌ای که از کفار می‌گرفتند، کمتر از خمس و زکات نبوده است؛ بنابراین با وجود جزیه، دیگر موضوعی برای اخذ خمس و زکات باقی نمی‌ماند. این حکم نسبت به واجبات مالی است.

اما در خصوص واجبات غیرمالی، چه کسی مدعی شده است که آنان را بر واجبات مؤاخذه نمی‌کردند؟ برای نمونه در اموری چون عقود، ادای امانت، ادای دین و امثال اینها؛ آیا اگر کافری که به عهد خویش وفا نمی‌کرد یا دینی را ادا نمی‌نمود و یا امانتی را باز نمی‌گرداند، با او کاری نداشتند؟ خیر، بلکه همان برخوردی که با سایر مسلمین صورت می‌گرفت، نسبت به آنان نیز اعمال می‌شد. در رابطه با این سنخ از واجبات غیرمالی، با آنان همان‌گونه رفتار می‌شد که با یک مسلمان رفتار می‌گشت.

اما در باب محرمات؛ محرماتی نظیر ربا، سرقت، تعدی به حقوق مردمان و مانند آن، باز هم حکام اینها را از اهل کتاب بازخواست می‌کردند. حتی نسبت به مسأله زنا، ادعای اینکه با آنان برخورد نمی‌شد، سخن ناصوابی است. البته زنا بر دو گونه است؛ یک نوع آن مخفیانه بوده که غالباً در تاریخ اسلام بینه‌ای بر چنین زنایی از سوی یک کافر نزد حاکم اقامه نمی‌شد تا بخواهد برخوردی صورت گیرد و حدی جاری شود. اساساً اثبات زنا حتی در جامعه اسلامی امری دشوار است؛ مگر آنکه فرد خود اقرار نماید. خب، آنان که اقرار نمی‌کردند. روایاتی که در باب اجرای حد زنا در اختیار داریم، ناظر بر موارد اقرار است. اینکه چهار بینه قائم گردد که شهادت دهند «کالمیل فی المکحلة» عمل زنا را مشاهده کرده‌اند، بسیار بعید و دشوار است. اگر اقامه چنین بینه‌ای بر مسلمان دشوار باشد، بر کافر نیز به همان میزان دشوار خواهد بود.

اما در خصوص زنا ناشی از نکاح با محارم همچون خواهران و دختران که در برخی مذاهب اهل کتاب رایج بوده، حاکمان با آن برخورد می‌کردند. در اینجا شاهد بر این مدعا، روایتی صحیح از شیخ طوسی است:

عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبِلَ الْجَزِيَّةَ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ عَلَى أَنْ لَا يَأْكُلُوا الرِّبَا، وَلَا يَأْكُلُوا لَحْمَ الْخَنَزِيرِ، وَلَا يَنْكِحُوا الْأَخْوَاتِ، وَلَا بَنَاتِ الْأَخِ، وَلَا بَنَاتِ الْأُخْتِ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ﷺ، قَالَ: وَلَيْسَتْ لَهُمْ الْيَوْمَ ذِمَّةٌ!»؛

چراکه حاکمان جور دیگر ذمه‌ای باقی نگذاشته‌اند. بنابراین، این ادعا که در ارتکاب محرمات کسی با آنان برخورد نمی‌کرده، سخن درستی نیست.

باری، اثبات برخی محرمات دشوار بوده است، چه برای مسلمان و چه برای کافر. حال اگر برخی محرمات همچون تناول لحم خنزیر و امثال آن را حکام و امی گذاشتند، یا از باب مسامحه بوده است - کما اینکه مدرکی دال بر این مطلب نداریم - و یا به دلیل آن است که حکام عدل نظیر حضرت رسول ﷺ از آنان پیمان گرفتند که گرد این افعال نگردند. حکام بعدی و حکام جور مگر در اجرای احکام الهی پایبند بودند که در این فقره پایبندی نشان دهند؟ خلاصه آنکه یا مسامحه می‌کردند و یا از باب تسهیل بر آنان تا تدریجاً زمینه فراهم گردد و به دشمنان اسلام ملحق نشوند. در واقع از باب تخفیف، تسهیل و تألیف قلوب بر آنان سخت نمی‌گرفتند؛ نه آنکه قدرت بر برخورد نداشته باشند؛ بلکه حاکم بودند و مصلحت را در چنین رفتاری می‌دیدند. اجمالاً این امر دلیلی بر عدم وجوب فروع یا عدم حرمت محرمات بر آنان نیست. اینکه حاکمی به سبب مصلحتی با آنان برخورد نکند یا حدی را جاری نسازد، کاشف از آن نیست که این حد لازم الاجرا نبوده است. آن حاکم در چنان شرایطی، حتی اگر حاکم عدل هم باشد، مصلحت را در نظر می‌گیرد. چنان که فرضاً در مواردی، مسلمانی که حد بر او واجب گشته اگر بگریزد و به بلاد کفر رود، حاکم کسی را برای اجرای حد نمی‌فرستد، ولو قدرت بر آن داشته باشد؛ زیرا موجب تضعیف مسلمین و بلاد اسلامی شده و کافر را بر بقای بر کفر خویش تشویق می‌کند. لذا عدم برخورد حاکمان در برخی مواضع، به معنای ناتوانی آنان نیست؛ بلکه یا به دلیل عدم تقید به اجرای احکام بوده و یا با فرض تقید، از باب رعایت مصلحت صورت می‌گرفته است. شاهد و دلیل ما نیز همان عهدی است که حضرت رسول ﷺ از آنان ستاند و بر ذمه ایشان شرط فرمود.

**پرسشگر:** آیا این شروط تنها منحصر به همین موارد مذکور در روایت بوده است؟

**استاد:** خیر، از آنجایی که این امور محل ابتلای آنان بوده و نکاح با دختران و خواهران در میانشان رفتاری غالب به شمار می‌رفته، این تعهدات را اخذ می‌کردند و این به معنای انحصار در همین موارد نیست. پس چنین نبوده که آنان را در سایر اعمال آزاد بگذارند؛ اثبات چنین ادعایی نیازمند دلیل است. پس اجمالاً می‌توان پاسخ داد که ادعای عدم عقاب کفار بر ارتکاب محرمات در بلاد اسلام، سخن استواری نیست. چه بسا اگر مرتکب می‌شدند، عقابشان بیش از مسلمانان بود و گاه به عنوان کافر حربی تلقی گشته و با آنان برخورد می‌شد. این هم از پاسخ نخست.

### بررسی مفهوم صغار در آیه جزیه

**پرسشگر:** معنای صغار در آیه جزیه چیست؟

استاد: آن گونه که برخی از فقها تفسیر نموده اند که فرد هنگام پرداخت جزیه باید با حالتی ذلیلانه، زانو زده و دست بر سر، اقدام کند، به نظر بنده نمی توان به این سخن اعتماد کرد. تفسیر آیه «... حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»<sup>۱</sup> به معنای صغار ظاهری و بدنی صحیح نیست. صغار در اینجا به معنای تسلیم و خضوع در برابر حکم خداوند است. این واژه باید بیانگر تسلیم آنان در برابر حکم اسلام و حکومت اسلامی باشد. این تفسیری درست است و آن برداشت از هیئت جسمانی لزوماً پذیرفته نیست. از واژه «صاغرون» لزوماً هیئت جسمانی مستفاد نمی گردد؛ بلکه صغار به معنای تسلیم و خضوع است. اینان خود به خود با مواجهه با احکام اسلامی، صاغر و منقاد می شوند. چنان که این امر محقق گشته و بسیاری از اهل کتاب در جامعه اسلامی هضم شده اند.

### پاسخ دوم از استدلال به سیره

پاسخ دوم به این استدلال سیره، آن است که ما اساساً روایاتی در دست داریم که دال بر اخذ واجبات مالی همچون زکات از کفار در عصر نخستین و زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، با وجود آنکه آنان بر کفر خویش بودند. از جمله روایات دال بر این مطلب:

❖ روایت بنظمی است؛ قال:

«ذَكَرْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام الْخَرَاجَ وَمَا سَارَ بِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ، فَقَالَ: مَا أَخَذَ بِالسَّيْفِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يُقْبَلُهُ بِالَّذِي يَرَى وَقَدْ قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَيْبَرَ، وَعَلَيْهِمْ فِي حَصَصِهِمُ الْعَشْرُ وَنِصْفُ الْعَشْرِ»<sup>۲</sup>؛

اراضی مفتوح العنوه همان زمین هایی است که با جهاد از دست کفار خارج شده است. «تقبیل» در اینجا به معنای همان قرارداد است که بعدها «قباله» نیز از همین ریشه برای برگه قرارداد به کار رفت. قباله در واقع خود برگه نیست؛ بلکه محتوای قراردادی است که میان حاکم و متصرف زمین منعقد می شود تا در زمینی که متعلق به مسلمین و دولت است کار کند و بخشی از محصول را - مثلاً یک سوم یا یک دوم - به حکومت بپردازد. رسول الله صلی الله علیه و آله در خیبر، پس از فتح، یهودیان را خلع ید فرمود؛ زیرا آنان به کشاورزی آگاه بودند و خیبر منطقه وسیعی بود. فرمود بمانید و کشت و کار کنید و محصول خویش را به صورت نصف و نصف العشر بپردازید. این همان مقداری است که در زکات اخذ می گردد.

ایشان مقرر فرمودند که از زمین های دیمی «عشر» و از زمین هایی که با آبیاری دستی کشت می شوند «نصف العشر» بپردازند. پس رسول خدا از آنان زکات می گرفته است، هر چند ممکن است اسم و عنوان آن را صراحتاً بیان نمی کردند. پرسشگر: برخی مدعی شده اند که این پرداخت ها صرفاً بر اساس قرارداد بوده، نه از باب زکات.

استاد: بله، چنین گفته شده است؛ اما همین روایت با سند دیگری نقل گشته که تصریح دارد علاوه بر آن مبلغ قراردادی، از آنان عشر و نصف العشر دریافت می شده است.

۱. سوره توبه: ۲۹.

۲. وسائل الشیعه؛ کتاب الزکاة، ابواب زکاة الغلّة، ب ۷، ح ۳.

پرسشگر: چرا عنوان زکات را به صراحت ذکر نمی کردند؟

استاد: بله، حق با شماست؛ اسم زکات را نمی بردند؛ زیرا زکات دارای نوعی قدسیت است و کافر را شایسته این عنوان نمی دانستند. فرمود: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ...»<sup>۱</sup>؛ این آثار و مفاهیم برای کفار مطرح نیست.

پرسشگر: تفاوت میان «سقي به سيح» و «سقي به دلاء» در چیست؟

استاد: «دیم» همان «سقي به سيح» است و مقابل آن «سقي بالدلاء» قرار دارد. «سقي سيحاً» آبی است که خود به خود بر روی زمین روان می شود، خواه آب باران باشد یا آب رودخانه ای که طغیان کرده و زمین ها را فرامی گیرد و کشاورز زحمتی برای آبیاری متحمل نمی شود؛ این نوع آبیاری «عشر» دارد؛ اما «سقي به دلاء» یعنی آبیاری با دلو که خودشان آب تهیه کرده و زمین را سیراب می نمودند و این نوع، «نصف العشر» دارد.

اراضی عراق غالباً به شیوه «سقي بالدلاء» آبیاری می شد. در گذشته که موتور پمپ نبود، از ابزاری به نام «ناعور» استفاده می کردند که در کتب رسمی از آن به «ناعورة» یاد می شود. ناعور بدین صورت بود که در کنار رودخانه حفره ای حفر می کردند تا آب در آن جمع شود؛ سپس زنجیره ای از دلوها را بر روی چرخ می کردند که با گردش چرخ، دلوها پر شده، بالا می آمدند و آب را در جوی سرازیر می کردند. این چرخ را معمولاً به وسیله حیوانی چون الاغ یا قاطر می گرداندند. در این باب لطیفه ای نقل کرده اند که طلبه ای این فرایند ناعور را مشاهده کرد. چشم حیوانی را که به ناعور می بستند، می پوشاندند تا متوقف نشود و زنگوله ای نیز به گردنش می آویختند تا باغبان از حرکت یا توقف او آگاه شود. طلبه از باغبان پرسید: «علت بستن زنگوله چیست؟» گفت: «تا اگر حیوان ایستاد، متوجه شوم». طلبه پرسید: «اگر ایستاد و تنها سرش را تکان داد چه؟» باغبان گفت: «تو را به خدا سوگند، این حیوان هنوز اصول فقه نخوانده است!».

❖ روایت دوم که ظاهراً همان روایت پیشین با سندی دیگر است، این بار توسط احمد بن محمد بن عیسی با چند واسطه از بزنی نقل شده است:

«قَالَا: ذَكَرْنَا لَهُ الْكُوفَةَ وَمَا وَضَعَ عَلَيْهَا مِنَ الْخَرَاجِ وَمَا سَارَ فِيهَا أَهْلُ بَيْتِهِ، فَقَالَ: مَنْ أَسْلَمَ طَوْعًا تَرَكْتُ أَرْضَهُ فِي يَدِهِ إِلَى أَنْ قَالَ: وَمَا أَخَذَ بِالسَّيْفِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يُقْبَلُهُ بِالَّذِي يَرَى كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِخَيْبَرَ، وَعَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ سِوَى قِبَالَةِ الْأَرْضِ الْعُشْرُ وَنِصْفُ الْعُشْرِ فِي حَصَصِهِمْ»<sup>۲</sup>؛

در اینجا تصریح گشته که افزون بر مبلغ قراردادی، عشر و نصف العشر اخذ می شده است. این مقدار مازاد بر مبلغی است که از باب «تقبیل» زمین دریافت می گشت. این نص، صراحت دارد که عشر و نصف العشر از باب زکات پرداخت می شده؛ چرا که این میزان در متن قرارداد نیامده بود؛ بلکه افزون بر آن گرفته می شد. روایت نخست این تصریح را نداشت، اما این روایت مکمل آن است.

در خصوص این روایت دوم، اشکالی مطرح شده که «علی بن احمد اشیم» در سند آن حضور دارد که فردی ضعیف است. ما در پاسخ می گوئیم که یقین داریم این دو روایت در حقیقت یک روایت واحد هستند. روایت پیشین که دارای

۱. سورة توبه: ۱۰۳.

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب زکاة الغلّة، ب ۷، ح ۲.

سند صحیح است، اصل صدور این روایت را تأیید می‌کند. بدین معنا که ما در اینجا به قرینه روایت نخست، درمی‌یابیم که این روایت از امام صادرگشته است. هنگامی که به قرینه روایت اول دانستیم چنین مطلبی از امام صادر شده و روایت دوم نیز با اولی تعارضی نداشته بلکه مکمل آن است، برای ما اطمینان حاصل می‌شود که روایت علی بن احمد اشیم نیز صادره از امام علیه السلام است؛ لکن در نص قبلی، راوی تلخیص نموده و تمام مطلب را نقل نکرده بود؛ اما در اینجا کلام کاملاً منعکس شده است. از این روی، ضعف سند لطمه‌ای به اعتبار اخذ به این روایت دوم وارد نمی‌سازد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

